

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Satire

طنز

سیدهاشم سدید

۲۵.۰۱.۲۰۰۹

جفای ربانی و مجددی مظلوم!

صحبت آقای مجددی در شورا، خصوصاً شکایت وی از کسانی که او را نگذاشتند چند صباحی حکومت کند، چنان ترحم انگیز بود که بدون شک قلب سنگدل ترین انسان ها را نیز به درد میآورد، و حس همدردی هر کسی را نسبت به او بر میانگیخت.

چقدر دل آقای مجددی باید درد داشته باشد، که چنان با ترحت و خلاف همه پرنسیپ ها همه غم های دل را در چند کلمه و چنان آشکار بیرون بریزد؛ خدا میداند!

وقتی انسان اندوه و حسرت بی پایان، و جان سوز این بی چاره را از نرسیدن به قدرت در نگاه هایش میبیند، گذشته از اینکه دل انسان برایش میسوزد آدم میفهمد که عمق درد او بسیار زیاد است. اما تخمین و تعیین عمق راستین آن کاریست نا ممکن!

یک چیز باید روشن باشد، و آن اینکه: این انسان "بی گناه و بیچاره و غریب و درویش" - همانگونه که خودش نیز در صحبت اش در شورا به آن اشاره نمود - باید خیلی درد داشته باشد، در غیر آن با آنهمه هنر و ید طولائی که این پیر دنیا دیده در پنهان کاری ها دارد، نمیشد پنهان ترین مکنونات خاطرش را که در ژرف ترین لایه های ذهنش سال ها آن ها را از نظر مردم پنهان داشته است، به این سادگی متوجه شد.

از یک نظر که ببینیم حق اش هم است، که درد داشته باشد. باید گله و شکایت و دل خونین وی از مردم، به خصوص از ریش سفیدانی مثل ربانی و سیاف و... کاملاً به جا باشد. واقعاً در حق این بزرگوار غریب و درویش زیاد جفا نموده اند. خوایی را که این بزرگوار، از پدر پدر، دیده بود، شروع نشده پایان یافت. دو ماه سلطنت؛ خدا هم با این بیچاره با آن همه نماز و روزه و توبه و استغفار و جهاد و قتال، با آن همه کافرکشی و فرنگ پرستی، با آنهمه خدمت به دین، با همه خانقا ها و درس خانه ها و مرید و پیرو و ... شاید جفا نموده باشد! حق اش نبود که با این همه خدمت چنان مورد بی مهری قرار میگرفت!

خدا ربانی را انصاف بدهد. نه دلش به حال این بیچاره سوخت و نه به حال مردم. سر همه آشنائی و رفاقت و شناخت و همکیشی و اخوت پا گذاشت و هنوز دو ماه از ریاست این مادر مرده غریب نگذشته بود که همچون عزرائیل، ولی با لشکر بی رحم و سردار لشکر ترش رو و بی رحم تر از لشکر، به سراغش آمده با صدای نازک، ولی تهدید آمیزش گفت:

" یا بهشتی که خدا برایت وعده داده و با کار های نیکویی که نموده ای مستحق آن هم هستی، یا ترک تخت و تاج!" زندگی شریک است! بهشت که در جیب راست و اسکت هست، خدمت خدا و بنده های خدا را همانطور که خدا فرموده به قدر کافی نموده ام، از این بابت دلم جمع است، بهتر است که از لذایذ دنیا چند روزی دیگر هم بهره ببرم! گذشته از این، اگر سر سلامت باشد، شاید باز هم، در این دنیای که هر روز قصه دیگری است روزی با خیال راحت و بدون مزاحمتهای این مزاحم ظریف اندام سفید محاسن، ولی بیرحم کینه دل، عروس مطلوب را در آغوش گیرم و کام دل برچینم!

عاقبت را در ترک تخت جست!

ربانی واقعاً بسیار کارهای نادرست و بسیار بی انصافی ها در حق همه مردم نموده است، ولی این یکی دیگر قابل بخشش نیست؛ زیرا علاوه بر اینکه مجددی ها از صد ها سال بدین سو یکی از استوار ترین پایه های دین در افغانستان بوده اند، نسبت به همه مردم حق استادی نیز دارند.

این فامیل درویش و خدا ترس با وجود اینکه در دربار ها راه داشتند و از سالیان دراز در این کشور تاج ها بخشیده و کمرها بسته اند، خود در منتهای فقر و بینوائی به سر برده آهی نکشیده و شکوه ای هم نکرده اند!
در کشور ما حق استاد برابر است با حق پدر، ولی ربانی بدون توجه به این رسم پسندیده و قابل قبول مردم ما، مانند بی هنران که هروقت دست یافته اند گردن استاد زده اند، گردن استاد زد؛ باوجود این که میدانست که: " خداوند قرعه فال این ملت و این کشور را به نام این دیوانه زده است."

من نمیدانم چرا مردم ما در مورد این همه جفا های ربانی هیچ چیزی نمی نویسند؛ ربانی که با وجودیکه خداوند قرعه فال ما را به نام مجددی بزرگوار زده بود، در برابر مشیت خدا قیام می کند و کسی را که خدا برای سامان دادن کار این کشور و ملت انتخاب نموده بود، از اریکه قدرت به پائین میکشد و گذشته از سرکشی از امر خدا، در حق مردم بینوای این کشور نیز جفا میکند و نمیگذارد که این خدمت گذار واقعی این خاک " افغانستان را آباد سازد و مردم را از بینوائی نجات دهد."

مجددی صاحب بزرگوار میخواست افغانستان را آباد کند! هنوز هم این آرزو، به عنوان یگانه آرزو، درسینه داغ دارش شراره میکشد! اما... خدا ازت سخت پرسان کند، ربانی! خیلی بیرحم و کینه دل هستی! حتی یکبار هم حاضر نشدی که او را " رئیس دولت " بگویی!!

بی انصافی و جفا از این هم زیاد تر نمی شود که حداقل با یک " رئیس دولت " گفتن دل این کم بخت راخوش میساختی. نمیدانم که گفتن " رئیس دولت " به جای " ممثل دولت " در این دنیای که کمپودر را داکتر میگویند و مدیر را وزیر و تورن را جنرال، کدام آفتی را بر شما ها نازل می کرد، که خلاف تمام بزرگواری هائی که ما افغانان، به خصوص ریش سفیدان ما، داریم، این مظلوم معصوم را یک بار هم رئیس دولت نگفتید؛ و برای یک بار هم اگر شده وی را، حتی اگر رئیس دولت هم نبوده باشد، رئیس دولت می خواندید و دل این درویش ارمان به دل مانده را خوش میساختید.

واقعاً بسیار سنگدل هستند، بعضی از این بزرگان ما!
من از مردم افغانستان اصلاً این انتظار را نداشتم که چنان بیرحم باشند که نه " داغهای دل " سوخته دلان را ببینند و نه " دود دلی را که از کفن این بزرگوار بلند میشود!"
بی انصافی من هم حد و انتهایی ندارد! تنها ربانی ناتوان و بی زبان را یافته ام و هر ملامتی را که است به گردن او می اندازم! آن کس را که میگویند: " کور خود و بینای مردم "، در واقع خود منم!

و اما سؤال آباد ساختن کشور، که این بزرگوار میگوید که اگر مرا می گذاشتند، آن را آباد میساختم!
شاید برای بعضی ها که از ارتباط های تاریخی که این بزرگوار با فرنگ و فرنگی ها دارد، و از کرامات مرشدانه این بزرگوار بیخبر هستند، این سؤال پیدا شود، که این بزرگوار با چه توانی کشور را آباد میساخت. اگر چنین سؤالی نزد برخی ها پیدا شود، مقصر خود آن ها هستند که با وجود سال ها زندگی در افغانستان، با وجود کارنامه های ملی سلسله مجددیها در این کشور و... هنوز هم از شناخت این بزرگوار و بزرگواران دیگر این دودمان بی خیر هستند.
مجددی صاحب بزرگوار کاملاً درست میگوید! این حرف نه راز است و نه رمز و نه معما و نه چیستان! او خوب میفهمد که چه میگوید!

او با اطمینان به دو منبع این حرف را میزند:

اول خدای که به او توان معجزه را از راه " جادو و جمیل " و " تعویذ و شویست و... " داده است؛ و دوم، " برادران " او که تا همین اکنون، و از صد ها سال بدین سو، با آن ها در ارتباط هستند؛ برادرانی که او با نگرانی و خیلی دلسوزانه و با خوش خدمتی به آن ها هشدار میدهد که: " او برادر! شما احتیاط کنید در این مسأله اگر خدای ناخواسته این ملت اگر یک دفعه خیست از عراق بد تر میشود."

... بلی، خدای ناخواسته!!

شاید خوش بخت ترین مردمان جهان ما افغان ها باشیم؛ زیرا از ناحیه " برادر " تنها ملتی که غنی ترین ملت هاست، ما افغان ها هستیم! برادر روسی، برادر پاکستانی، برادر ایرانی، برادر تاجکی، برادر امریکائی، برادر عرب، برادر چینی، برادر موسائی، برادر هندو، برادر عیسوئی و برادر بی خدا و با خدا و ...

مگر میشود برادر هائی که این قدر در فکر آنها باشید، شما را فراموش کنند، و شما را تنها بگذارند؟

مجددی صاحب بزرگوار با این اطمینان میگوید که اگر او را می گذاشتند او این ملک را آباد میکرد. حرفی بیجای نیست! نه در قدرت خدا شکی است و نه در توانائی و صداقت برادران مجددی صاحب.

منتها، خدا ربانی را انصاف بدهد که او را نگذاشت که این ملک را آباد مینمود؛ و آن هائی را که به فرا خوان های این انسان وحدت طلب هیچ گوش نمیدهند و ...

